

۲۵/۴۲۳۹

www.ketab.ir

خلافِ زمان

دربارهٔ نوستالژی، آرمان شهر

و دیگر وارونگی‌های تاریخی



دیه‌گو گاروچو
ترجمه الهام شوشتری زاده

سرشناسه
 عنوان: یاد و دروغ
 مشخصات نشر:
 مشخصات ظاهری:
 شابک:
 یادداشت:
 موضوع:
 شناسه افزوده:
 رده بندی کنگره:
 رده بندی دیویی:
 شماره کتابشناسی ملی:

گاروچو سالسمدو، دیهگو، ۱۹۸۴-م.
 خلاف زمان: درباره نوستالژی، آرمان شهر و دیگر وارونگی های تاریخی /
 دیهگو گاروچو؛ ترجمه: الهام شوشتری زاده.
 تهران: نشر طراف، ۱۴۰۳.
 ۱۸۲ ص.
 ۷۸-۵-۶۱۹۴-۶۱۱-۲۷۷۵
 عنوان اصلی: Sobre la nostalgia: Destinos y memorias; 2019
 یاد و دروغ
 شوشتری زاده، الهام، ۱۳۶۰، مترجم
 BF575
 ۱۵۲/۴
 ۹۷۶۰۴۲۵

خلافِ زمان

دربارهٔ نوشتار اثری، آرمان شهر و دیگر واژه‌های تاریخی

ديھ گو گارو چو

ترجمہ الہام شوشتری زادہ

ویرایش: حبیب بہمنی

Hollis Brown Thornton: عکس جلد:

طراحی جلد و صفحات داخلی: کارگاه اطراف

باز بینی نهایی متن: زهرا خیریه

چاپ: کتابخانه
صحافی: نمونہ

شاہک ۵۰-۷۸-۶۱۹۴-۶۲۲-۹۷۸

چاپ سوم: ۱۴۰۳.../الفبا

اطراف

همه حقوق چاپ و نشر این اثر برای «نشر اطراف» محفوظ است. هر گونه تکثیر، انتشار و بازنویسی این اثر (چاپی، صوتی، تصویری، الکترونیکی) بدون اجازه کتبی ناشر ممنوع است. نقل برش‌هایی از متن کتاب با ذکر منبع آزاد است.

تهران، خیابان میرداماد، خیابان مصدق جنوبی، کوچه تابان، پلاک ۱۱، واحد ۱

تلفن: ۲۲۹-۲۹۷۵

Atraf.ir

فهرست

یادداشت مترجم ۱۱

پیش‌گفتار ۲۱



نگاهی به حسرت و فراموشی ۳۱

نفرتین خاطره



وجود سیاسی اسطوره و خاطره ۶۳

تاریخ فراموشی



نوستالژی و استعاره‌هایش ۹۵

سودای بازگشت به گذشته



دریارد پیوند خاطره و مکان ۱۲۳

شهر و نوستالژی



سخن پایانی ۱۵۱

نوستالژی: آرمان شهر پس نگرانه



دیه‌گو گاروچو

تاریخ تولد: ۱۹۸۴

محل تولد: مادرید، اسپانیا

دیه‌گو گاروچو استاد فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی دانشگاه مادرید است و دانش‌آموخته دانشگاه سوربن فرانسه. او در جستار بلند **خلاف زمان** که تأملی فلسفی دربارهٔ زمان، خاطره، فراموشی است، مفهوم مدرن نوستالژی را با نگاه فلسفی کلاسیک می‌کاود. گاروچو در سفری که از یونان باستان آغاز می‌شود و در خیابان‌های

شهرهای مدرن امروزی به پایان می‌رسد، ادراک انسانی و رابطه پیوند خاطره و اسطوره و تاریخ، معنای حسرت، وجوه سیاسی و اجتماعی یادآوری و فراموشی، سرگذشت و سیر تحول «نوستالژی»، و نسبت نوستالژی، آرمان‌شهر و شهر مدرن را بررسی می‌کند و در نهایت، دریچه‌ای می‌گشاید تا خاطره، اسطوره، فراموشی، گذشته و تاریخ را از منظری جدید ببینیم.

یادداشت ناشر

خلاف زمان نگاهی تازه است به پدیده‌ای که از دیرباز با ماست و این روزها حس و جریانی همه گیر و پایدار شده است. دیه‌گو گاروچو، استاد فلسفه اخلاق و فلسفه سیاسی دانشگاه مادرید و دانش‌آموخته دانشگاه سوربن فرانسه، در این کتاب برای فهم بهتر تجربه مدرن «نوستالژی» و تشریح وضعیتی که امروز دچارش هستیم سراغ آثار کلاسیک فلسفی می‌رود و نشان می‌دهد که گاهی می‌شود پاسخ امروزه‌ترین پرسش‌ها را در میراث کهن ادبی، فرهنگی و تاریخی جست‌وجو کرد. البته چنین رویکردی میان جستارنویسان اسپانیایی بی‌سابقه نیست. خلاف زمان را می‌توان نمونه‌ای شاخص از جریانی قوی و ریشه‌دار در سنتِ نادرستان‌نویسی و مشخصاً ژانر «تأملات» اسپانیا دانست که شاید برای خواننده ایرانی کمتر شناخته شده باشد. برخی شباهت‌های تجربه سیاسی و اجتماعی ما ایرانیان و اسپانیایی‌زبان‌ها - چه در اسپانیا و چه در آمریکای لاتین - باعث می‌شود در بسیاری از موارد، دغدغه‌ها و پرسش‌های مشابهی داشته

باشیم و از این رو، توجه به ادبیات اسپانیایی، اعم از داستان و ناداستان، می‌تواند مجالی برای عمیق‌تر اندیشیدن به مسائل امروزی ما ایجاد کند.

در مسیر تازه نشر اطراف، در پی انتشار آثار ایده‌پردازان نواندیش و معاصر کشورهای مختلف هستیم؛ متفکرانی که تلاش می‌کنند بستری برای اندیشیدنِ خلاقانه، چابک و جست‌وجوگرانه به پرسش‌های امروز فراهم آورند تا شاید نظم ذهنی تازه‌ای بیافرینند که فهم آشفتگی جهان جدید را آسان‌تر کند. این پژوهشگران جسور و عمدتاً جوان، بی‌واهمه از قالب‌های صلب و مرزبندی‌های آکادمیک و با رویکردهای گوناگون (فلسفی، تاریخی، انتقادی، ادبی و...) به مسائل مشترک فرهنگی و جهانی نزدیک می‌شوند و صورت‌بندی‌هایی نو از آن‌ها ارائه می‌کنند. در این مسیر جدید، سال گذشته کتاب نزدیک ایده را منتشر کردیم که در آن، نسل جدیدی از نویسندگان آلمانی‌زبان در فضایی میان‌رشته‌ای و قالب‌هایی خلاق، رابطه مکان و فضا با فکر و ایده را بررسی کرده بودند. در خلاف زمان نیز با نگاهی نو به «نوستالژی» سروکار داریم که کمک می‌کند دیروز و امروزمان را از منظری نو ببینیم.

از مترجم این کتاب، الهام شوشتری‌زاده پیش از این، کتاب‌های روایت و کنش جمعی، رها و ناهشیار می‌نویسم، لنگرگاهی در شن روان، آخرین اغواگری زمین و به زبان مادری گریه می‌کنیم (از اسپانیایی) در نشر اطراف منتشر شده‌اند.

یادداشت مترجم

واژه «نوستالژی» نه میعان بیگان باستان است و نه، آن طور که برخی گمان می کنند، تبارش به شعر و ادبیات می رسد. این واژه را یوهانس هوفر، دانشجوی جوان و سوئسی رسته پرتغالی در سال ۱۶۸۸ برای سخن گفتن از نوعی ناخوشی شایع اما درمان پذیر میان سربازان جوان سوئسی مشغول نبرد در فرانسه ابداع کرد. نوستالژی، بنا به تعریف هوفر، نوعی دلتنگی شدید برای وطن بود که در مراحل پیشرفته چنین نشانه هایی داشت:

اندوه مستمر، دل مشغولی محض به وطن، خواب آشفته...
بی رمقی مداوم... ضعف حواس پنج گانه... تپش نامنظم قلب،
آه کشیدن مکرر، و ایضاً کندی ذهن. بیمار به ندرت به چیزی
جز تصویری خاص از وطن توجه می کند.^۱

کلمه نوستالژی با وجود رگ و ریشه یونانی اش ابداعی مدرن بود اما در تعریف هوفر از نوستالژی می شد طنین بعضی اسطوره ها و افسانه های یونان باستان را یافت؛ بهترین مثالش هم آدیسه هومر. نوستالژی

اُدیسه نیروی پیش‌رانِ سفر بازگشت او به وطنش - ایتاکا - است و نوعی زمان آگاهی خاص به او می‌دهد. در طول سفر بازگشت، اُدیسه بارها دربارهٔ فاصلهٔ مکانی‌اش تا ایتاکا حرف می‌زند و بر طولانی شدنِ زمان دوری‌اش از وطن دریغ می‌خورد. به این ترتیب، فاصلهٔ مکانی کم‌کم وجهی زمانی پیدا می‌کند، دوریِ جغرافیایی استعاره‌ای برای فاصلهٔ زمانی می‌شود، و معنای مدرن نوستالژی - حسرت خوردن بر گذشته - رخ می‌نمایاند.

نوستالژی پای ثابت تجربهٔ ما در جهان امروز است و گویی گریزی از آن نداریم. ظهور و همه‌گیری فناوری‌های ارتباطی نه تنها احساس آوارگی و سرگردانی‌مان را کم نکرده و درد نوستالژی را تسکین نداده، که آنش را تیزتر هم کرده است. راه دور نرویم. کافی است نگاهی گذرا به شبکه‌های اجتماعی بیندازیم تا ببینیم که بازار تولید محتوای نوستالژیک چه رونقی دارد و هر ارجاع تحسین‌آمیز به «گذشتهٔ طلایی» مفروض (از چیپس دههٔ شصت و پفک مینو و آدامس خروس‌نشان و صندلی لهستانی گرفته تا انواع و اقسام محصولات فرهنگی و پادکست‌ها و آثار هنری نوستالژی‌محور) با چه اقبالی مواجه می‌شود. با این حساب می‌شود گفت نوستالژی در معنای امروزی‌اش دیگر نوعی بیماری ناشی از غم غربت یا حال‌وهوایی صرفاً فردی نیست، بلکه احساسی تاریخی و جمعی است که از شاخصه‌های زمانهٔ ماست.

درمانی که برای نوستالژی هوفری - ناخوشی ناشی از فاصلهٔ مکانی - توصیه می‌شد بازگشت فوری به وطن یا امیدوار کردن بیمار به امکان‌پذیری چنین چیزی بود اما نوستالژی امروزی ما - درد ناشی

از گذر زمان - گویی درمانی ندارد، چون بازگشت به گذشته همیشه در حد وهم و خیال باقی می ماند. انگار ما محکوم به این دردییم. محکوم به حسرتی همیشگی. به تعبیر فرانک انکرسمیت، فیلسوف هلندی، حسرتِ نوستالژیک برآمده از این ادراک است که گذشته واقعاً گذشته است.^۱ با این حساب، می شود گفت نوستالژی نه تنها شکلی از درک زمان، بلکه گونه خاصی از تجربه گذر زمان است. ما دچار نوستالژی می شویم چون حتی اگر کاری کنیم که امروز درست مثل دیروز باشد، می دانیم محال است به همان دیروز شیرین و خوش برگردیم. اُدیسه سرانجام به شهر و دیارش برمی گردد اما دیگر نه ایتاکا همان ایتاکاست، نه اُدیسه همان مردی است که بوده، و نه همسرش پنه لوپه همان زن گذشته است. دیگر هیچ چیز مثل قدیم ها نیست. خاطره نوستالژیک می تواند احساسات و عواطف ما را برانگیزد، ما را شیفته و دل مشغول گذشته کند و به تعبیر کریستوفر لاش، «سانتی مانتالیست هایی علاج ناپذیر»^۲ از ما بسازد. این نوستالژی زدگی، مثل همه حالت های احساسی دیگر، از چشم متخصصان تبلیغات و بازاریابی و فروش دور نمی ماند و در نتیجه، امروزه انبوهی از آگهی های تبلیغاتی و کمپین های بازاریابی را می بینیم که برای ترغیب ما به خرید و مصرف این یا آن کالا و خدمت از همین سانتی مانتالیسم علاج ناپذیر بهره می گیرند؛ یکی مسافران را به اقامتگاهی «شبهه خانه مادر بزرگ» دعوت می کند و دیگری برای معرفی فلان خوراک کنسرو شده، تصویر سفره ای پر از ظروف سفالی و لعابی تداعی کننده «آن قدیم ها» را پیش چشم مان می گذارد. در واقع، فنون نوین بازاریابی - البته به مدد تکنولوژی - از این هم پیش تر رفته اند

و انواع جدیدی از نوستالژی را پدید آورده‌اند، از جمله «نوستالژی مصنوعی»^{*} (دلتنگی برای چیزی که پیش‌تر حتی فکر نمی‌کردیم از دستش داده باشیم) و «نوستالژی پیش‌دستانه»^{**} (دلتنگی برای لحظه‌ای اکنونی که در پلک برهم زدن می‌گذرد). در این میان، تجربه جهانی سازی هم انگار ما را بیشتر دلبسته چیزهای «محلی» می‌کند. بسیاری از ما، در کنار شیفتگی به فضای سایبری و دهکده جهانی مجازی، در حسرت جامعه‌ای هستیم که خاطره‌ای جمعی داشته باشد؛ در حسرت استمرار در جهانی هزارپاره.^۲ باز هم لازم نیست راه دور برویم. استقبال از کافه‌ها و رستوران‌هایی که حال و هوایی «محلی» دارند، یادست ساخته‌هایی که - گاهی بدون هیچ پیوندی با بافت سنتی - از مویفت‌های هنر سنتی اقلیمی خاص بهره می‌گیرند. نمودهایی از شیفتگی عمومی به هر چیزی است که بتواند «ما» و تجربه محلی ما را از بقیه جهان متمایز کند.

ما نمی‌توانیم به گذشته برگردیم اما همیشه می‌توانیم آن را به یاد بیاوریم. نکته این جاست که وقتی به گذشته نگاه می‌کنیم، همه چیز بهتر از آنچه واقعاً بوده به نظر می‌رسد. حافظه ما - چه فردی و چه جمعی - معمولاً اجزای آزارنده گذشته را حذف می‌کند و به مرور تصویری آرمانی از آن می‌سازد. در واقع، «به یاد آوردن» صرفاً به معنای بازیابی منفعلانه رخداد‌های گذشته نیست، بلکه نوعی ساخت و تفسیر گذشته در زمان حال است. ما تکه پاره‌های خاطره را منظم می‌کنیم، شکلی به آن‌ها می‌دهیم و از آن‌ها برساخت‌هایی پیچیده

* Ersatz nostalgia

** Anticipatory nostalgia

می‌سازیم.^۵ شاید به همین سبب است که بسیاری از تاریخ‌نگاران «نوستالژی» را در معنایی منفی به کار می‌برند. یکی نسبت نوستالژی و حسرت را به نسبت «کیچ» و هنر^۶ تشبیه می‌کند.^۷ دیگری نوستالژی را «تاریخ عاری از احساس گناه» می‌خواند؛ چیزی که «به جای شرمسار کردن ما، وجودمان را لبریز غرور می‌کند.»^۸ سومی هم، صریح و بی‌تعارف، می‌گوید «نوستالژی قصه را آن‌طور که نبوده، تعریف می‌کند.»^۹

نوستالژی همیشه مخلوق اکنون است. ما در فرایند حسرت نوستالژیک، تاریخ را از نو می‌نویسیم: جنبه‌هایی از آن را پررنگ‌تر می‌کنیم، بخش‌هایی از آن را نادیده می‌گیریم، نقطه‌ها را آن‌طور که دل‌مان می‌خواهد به هم وصل می‌کنیم و قصه را چنان می‌گوییم که پایانش به کار ما بیاید. شاید درباره حال و آینده کار زیادی از ما ساخته نباشد اما دست‌کم می‌توانیم گذشته را آن‌طور که دل‌مان می‌خواهد به یاد بیاوریم. می‌توانیم در سرمای آزارنده زمستان اکنون، خاطره خوش گذشته را مثل لحافی گرم دور تن‌مان بپیچیم.

نمونه‌های این نوع پناه بردن به گذشته در تاریخ فراوان‌اند. مثلاً در دهه ۱۹۹۰ نوع خاصی از نوستالژی در آلمان شایع شد که به «اُستالزی»^{۱۰} - ترکیبی از دو واژه اُست (شرق) و نوستالژی - شهرت یافت: یادآوری سانتی‌مانتال زندگی در آلمان شرقی کمونیست. بیشتر اُستالزی‌زدگان در آلمان شرقی بزرگ شده بودند و انطباق با الزامات زندگی در آلمان یکپارچه برایشان دشوار بود.^{۱۱} اُستالزی را

* Kitsch

** Ostalgie

می‌شد شیوه‌ای برای کنار آمدن با واقعیت جدید یا، برعکس، راهی برای پس زدنش تعبیر کرد. هر چه بود، نمی‌شود به سادگی گفت که آیا اُستالژی نوعی مقاومت در برابر تغییر بود یا نمونه‌ای از فراموشی فرهنگی یا تلاشی بی‌پرده برای سفیدشویی گذشته.

مطالعه اُستالژی در انحصار هیچ رشته‌ای نیست. بسیاری از روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، تاریخ‌نگاران، نظریه‌پردازان فرهنگی و ادبی، اندیشمندان علوم سیاسی و فیلسوفان از اُستالژی و پیامدهایش گفته‌اند. اسوتلانا بویم، نظریه‌پرداز فرهنگی و نویسنده فقید روس آمریکایی که درباره اُستالژی بسیار نوشته، سه نکته مهم را در این زمینه بیان می‌کند:

اول: اُستالژی ضرورتاً «ضد مدرن» نیست و می‌شود آن را قرین مدرنیته دانست؛ چیزی شبیه بازتابی در آینه. اُستالژی محصول فهمی جدید از زمان و فضا در پی پیشرفت و تغییر است که مرزکشی میان «محلی» و «جهانی» را ممکن می‌کند. (خوب است در نظر داشته باشیم که اُستالژی مدرن پدیده‌ای تناقض‌آمیز است: جهانی و همه‌گیر بودن «حسرت» می‌تواند همدلی ما را با دیگران برانگیزد، اما معمولاً به محض این که حسرت را به تعلق - یا ادراک فقدان را به بازیابی هویت - گره بزنیم، راه خود را از «دیگری» جدا، و فهم متقابل را ناممکن می‌کنیم.)

دوم: اُستالژی نه دلتنگی برای مکانی خاص، که حسرت زمانه‌ای متفاوت است. شورش و طغیان ماست علیه معنای مدرن زمان. اُستالژی زده می‌خواهد تاریخ را به اسطوره و افسانه‌ای فردی یا جمعی تبدیل کند و تسلیم بازگشت ناپذیری زمان نشود. در نظر

نوستالژی زده، گذشته - به قول ویلیام فاکنر در رمان مرثیه‌ای برای یک راهبه - حتی نگذشته است.

سوم: نوستالژی همیشه پس‌نگرانه نیست و می‌تواند گاهی آینده را نشانه بگیرد. تصویر تخیلی ما از گذشته، که اوضاع و احوال اکنون به آن رنگ و لعاب داده، مستقیماً بر آینده تأثیر می‌گذارد. با این اوصاف، ما در قبال قصه‌های نوستالژیکی که می‌گوییم مسئولیم. برخلاف مالیخولیا که در قلمروی فردی محصور می‌ماند، نوستالژی به رابطه سرگذشت فرد و سرگذشت گروه یا ملت، رابطه خاطره شخصی و خاطره جمعی، مربوط است. گرچه امروزه آرمان شهرهای فوتوریستی دیگر چندان هوادار ندارند، خود نوستالژی وجهی آرمان شهری پیدا کرده است، با این تفاوت که آرمان شهری که بر پایه نوستالژی بنا شده رو به آینده ندارد. گاهی حتی رو به گذشته هم ندارد و در واقع، تکرار همین چیزی است که اکنون داریم.

فهرست ایدئولوژی‌هایی که تلاش کرده‌اند حسرت نوستالژیک را به خدمت مقاصد و اهداف خود درآورند بلندبالاست. اما این ایدئولوژی‌ها با همه تفاوت‌هایشان یک وجه اشتراک دارند: نوستالژی ایدئولوژیک، از هر نوعی که باشد، مکرراً دست به دامان روایت‌های کهنه می‌شود و تصویرهای قدیمی را دوباره پیش چشم ما می‌آورد (مثلاً در پوپولیسم ترامپی، زندگی طبقه متوسط سفیدپوست آمریکای دهه ۱۹۵۰ ایژه حسرت نوستالژیک است) و در سلطنت طلبی ایرانی، زندگی طبقه متمول تهران دهه‌های ۱۳۳۰ تا ۱۳۵۰. چه در نمونه ایرانی و چه در نمونه آمریکایی و چه در نمونه‌های دیگر، می‌بینیم می‌شود نوستالژی گذشته‌ای را داشت که خودمان هرگز در آن نزیسته‌ایم.

در فضای سیاسی امروز جهان، سیاستِ دیروز محور صدایی بلند و رسا دارد. جنبش‌های پوپولیستی تا حد زیادی بر دلزدگی و سرخوردگی مردم از وضع موجود متکی‌اند. وعده به عقب برگرداندن زمان و زنده کردن گذشته شکوهمند و درخشان روایتی گیرامی‌سازد که به مذاق جامعه مایوس و ناراضی از شرایط امروز خوش می‌آید. جالب است که گرچه این وعده نهایتاً تحقق نمی‌یابد - چون تحققش اساساً شدنی نیست - به نظر می‌رسد یأس ناشی از تحقق نیافتنش چندان نمی‌پاید. وقتی نهادها و فرهنگ سیاسی موجود چنان ناکارآمد و راکد شده‌اند که شوقی به آینده بر نمی‌انگیزند، کافی است جریان پوپولیستی دیگری بیاید و وعده‌ای مشابه بدهد تا سودای بازگشت به گذشته دوباره در ما جان بگیرد.

جوهره نوستالژی، با وجود تغییر نموده‌ها و قالب‌هایش در عصر دیجیتال، کمابیش ثابت مانده اما کاوش دقیق و نقادانه جنبه‌های اجتماعی و سیاسی، مناسک و آیین‌ها و کلان‌روایت‌های نوستالژی همیشه ضرورتی انکارناپذیر است. بنابراین همیشه در مواجهه با هر صدایی که ما را به نوستالژی فرامی‌خواند، باید پرسیم این صدا از حنجره چه کسی بیرون آمده و گوش کدام مخاطب را نشانه گرفته است، چرا که باز شدن پای نوستالژی به عرصه سیاست گاهی ویرانگر است و هیولا می‌آفریند.

الهام شوشتری‌زاده

پاییز ۱۴۰۳